

# دکتر بیل مونس، موعظه بالای کوه، درس ۱۵، متی ۷:۷ به بعد، پافشاری در دعا و دعاهای متوالی دوتایی

بیل مونس و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر بیل مونس در حال تدریس در مورد موعظه بالای کوه است. این جلسه ۱۵، متی ۷:۷ و بعد از آن با عنوان «پافشاری در دعا و سلسله دوتایی‌ها» است.

خب، ما در متی ۷، آیات ۷ و ۱۱ هستیم و این پایان نیمه اول است و این چیزی شبیه به متن قبلی است که در مورد سگ‌ها و مرواریدها صحبت کردیم، من معمولاً آن را در متن و جریان می‌بینم.

ممکن است یک آموزه مستقل باشد. نمی‌دانم آیا راهی برای دانستن پاسخ واقعی آن وجود دارد یا خیر. اما قصد دارم آن را کمی در چارچوب موضوع تفسیر کنم.

و چیزی که می‌خواستم بگویم این است که وقتی به آیات ۷، ۱ تا ۶ نگاه می‌کنید، این به سادگی غیرممکن است. این در مورد همه موعظه‌ها صادق است، درست است؟ به خودی خود، قضاوت نکردن، سانسور نکردن، هر چه که باشد، تشخیص سگ‌ها و خوک‌ها، می‌دانید، ارتباط عاشقانه با یکدیگر، ذره و کنده، این چیزها سخت است. و بنابراین ممکن است چیزی که در آیه ۷ اتفاق می‌افتد این باشد که عیسی این را تشخیص می‌دهد.

و او می‌خواهد در مورد چگونگی کسب قدرت برای استقامت صحبت کند. بنابراین، این آیات مربوط به دعا ممکن است به الزامات آیه قبلی گره خورده باشد، یا شاید به این دلیل که قرار است در آیه ۱۳ اتفاق بیفتد که عیسی کل خطبه را به پایان می‌رساند. و بنابراین ممکن است این موضوع در مورد دعا در مورد کل خطبه صدق کند.

فکر می‌کنی خوشبخت‌ها سخت هستند؟ پس دعا کن. باید وسعتش را بفهمی. اما به هر حال، بله، همانطور که اینجا نوشتم، نمی‌توانی دست از قضاوت مردم برداری.

خب، بگذارید آن را بخوانم، درخواست کنم، و به شما داده خواهد شد. بجویند، و خواهید یافت. بگویند، و در برای هر کسی که درخواست کند، باز خواهد شد و دریافت خواهد کرد.

کسی که می‌جوید، می‌یابد. و کسی که در می‌زند، در به رویش باز خواهد شد. شکل فعلی همه این افعال بر این نکته تأکید دارد: روند مداوم، ادامه دادن به در زدن، ادامه دادن به جستجو کردن، ادامه دادن به پرسیدن.

بنابراین، همه چیز تا حد زیادی یک فرآیند است. بنابراین، یک راه برای برداشت از این موضوع این است که آیا نمی‌توانید قضاوت مردم را متوقف کنید؟ خب، تسلیم نشوید. همچنان از خدا قدرت و شجاعت بخواهید.

آیا نمی‌توانید تیر را در چشم خود ببینید؟ شب و روز به دنبال شفافیت باشید تا گناهان خود را ببینید نمی‌دانید چه زمانی باید با ذره گناه مقابله کنید؟ در خدا را بزنید و از او حکمت بخواهید. اما هر کاری که می‌کنید، به قول وینستون چرچیل، هرگز تسلیم نشوید.

آیا آن داستان درباره چرچیل را می‌شناسی؟ از او خواسته شد که به مدرسه ابتدایی برود، که حدس می‌زنم قبلاً در آن بوده است، فکر می‌کنم داستان از این قرار است. مدیر مدرسه بلند شد و مقدمه‌ای پر بار درباره وینستون ارائه داد، این بعد از جنگ است، درباره وینستون چرچیل، و همینطور الی آخر. ظاهراً تشخیص اینکه نقل قول‌های چرچیل واقعاً درست هستند یا نه، واقعاً دشوار است. چیزهای زیادی به او نسبت داده می‌شود، مثل وین گرتزکی.

طبق داستان، چرچیل بلند شد و گفت: «هرگز، هرگز» و حدود بیست بار تکرار کرد: «هرگز، هرگز تسلیم نشو». سپس برگشت و نشست. مدیر مدرسه خجالت کشید و بچه‌ها هرگز پیام پشتکار او را فراموش نکردند.

بنابراین، چه این داستان واقعی باشد چه نباشد، مثال خوبی است. این چیزی است که اینجا اتفاق می‌افتد. به پرسیدن ادامه دهید، به جستجو ادامه دهید، به در زدن ادامه دهید.

کسی که در دعایش مداومت دارد، به خواسته‌اش خواهد رسید. می‌دانید، فکر می‌کنم یکی از سوالاتی که اغلب در کل ماجرای دعا مطرح می‌شود این است که آیا واقعاً باید مدام به خدا بگویم چه می‌خواهم؟ او می‌داند، آیا باید تا سر حد مرگ به او زور بگویم و مدام این کار را انجام دهم؟ و ظاهراً پاسخ این است که بله. و فکر می‌کنم اینجاست که آن اصل اغلب گفته شده واقعاً صادق است.

همچنان که من و شما به درخواست کردن ادامه می‌دهیم، این درخواست ما را شکل می‌دهد. و همچنان که من و شما به درخواست کردن ادامه می‌دهیم، آنچه را که درخواست می‌کنیم شکل می‌دهد. در حالی که من، هنوز معتقدم که دعا، خدا را به انجام کاری سوق می‌دهد که در غیر این صورت ممکن بود انجام ندهد. دعای مداوم شامل بسیاری از چیزهای دیگر نیز می‌شود.

به نظرم حکایت لوقا ۱۸ که عیسی به شاگردانش آموخت که به آنها پشتکار و استقامت بیاموزند، اگر سعی کنید آن را تجسم کنید، داستان جذابی است. چون به یاد داشته باشید، این فرهنگ شرمساری است. اگر شما مایه شرمساری خانواده‌تان می‌شدید، بدترین چیز بود.

اگر در ملاء عام مورد تحقیر قرار بگیرید، اگر در ملاء عام آبرویتان را از دست بدهید، این بدترین چیز است. خب، من توضیحات مختلفی در مورد آن شنیده‌ام. اساساً، اینجا یک قاضی در یک اتاق نشسته است، و بیوه زن یک دلیل موجه دارد، و او فقط آن را نادیده می‌گیرد چون او بیوه است، و او یک احمق است.

در واقع، یادم می‌آید یک نظر خواندم که می‌گفت احتمالاً به دلیل زن بودنش، نمی‌تواند وارد دادگاه شود. بنابراین، مدام این تصویر از سرش را می‌بینید که از پنجره عقب بیرون و داخل می‌آید و سعی می‌کند توجه قاضی را جلب کند و سر او فریاد می‌زند: «به من عدالت بده! به من عدالت بده!» کاری که او می‌کرد، او را شرمنده می‌کرد. و در نهایت، قاضی می‌گوید: «من از خدا یا هیچ کس دیگری نمی‌ترسم، اما برای اینکه این «پیرزن را از سرم باز کنم، بالاخره چیزی را که نیاز دارد، چیزی را که لیاقتش را دارد، به او می‌دهم».

داستان فوق‌العاده‌ای است. این داستانی است که وقتی مردم می‌خواهند جزئیات زیادی را در تمثیل‌ها بگنجانند، به سراغش می‌روم. می‌گویم، خب، اگر قرار باشد هر جزئیاتی در یک تمثیل معنا داشته باشد، پس خدا قاضی بی‌انصافی است و به ما به چشم یک غرغرو نگاه می‌کند.

و البته، اینطور نیست. اما نکته این است که همانطور که او پافشاری کرد و قاضی را به انجام کار درست سوق داد، چیزی در مورد پافشاری ما در دعا وجود دارد که خدا را به انجام کاری که در غیر این صورت

ممکن بود انجام ندهد، سوق می‌دهد. بنابراین، ما همچنان در می‌زنیم، همچنان جستجو می‌کنیم، و ما متاسفم، همچنان درخواست می‌کنیم، همچنان جستجو می‌کنیم، و همچنان در می‌زنیم، و به ما پاسخ داده خواهد شد.

فکر می‌کنم یکی از آنها، کاملاً در حاشیه، به نظرم یکی از سوالات جذاب این است که چه زمانی باید دست از دعا کشید؟ من از افراد زیادی پرسیده‌ام، افرادی که به اندازه کافی برایشان احترام قائلم که می‌خواهم از زندگی دعا کردنشان درس بگیرم، و می‌گویم، چه زمانی که باری به دوشتان می‌افتد و شروع به دعا برای چیزی می‌کنید، چه زمانی باید دست از دعا بکشید؟ و پاسخی که من به طور یکسان دریافت کرده‌ام این است که وقتی خدا آرزو را از قلبتان بیرون می‌کند. مهم نیست چقدر طول می‌کشد، مهم نیست که بتوانید اجابت دعا را ببینید یا نه، اما خدا، در برخی از این دعاها، بخشی از نحوه تغییر ما در میان دعا، این است که او اعتقاد عمیقی را که در ابتدا شما را به دعا کردن سوق داده بود، از بین می‌برد. بدیهی است که دعا برای هدف دیگری بود، احتمالاً برای تغییر اینکه شما چه کسی هستید و من چه کسی هستم.

اما به هر حال، اولین پیام در مورد پشتکار است، و سپس نیمه دوم در مورد دعا با اطمینان است. آیه ۹ کدام یک از شما، اگر پسران نان بخواید، به او سنگ می‌دهید؟ به عبارت دیگر، او نان می‌خواهد، و ایده این است که وقتی به شکل قرص نان آنها فکر می‌کنید، نان شگفت‌انگیز نبود، و تفاوت ظاهری زیادی بین نان و سنگ وجود ندارد. بنابراین ایده این است که ما به او سنگی می‌دهیم، چیزی شبیه نان، اما دندان‌هایش را می‌شکنند.

یا اگر ماهی بخواید، به او مار می‌دهیم. و بعضی‌ها از ماهی‌هایی صحبت می‌کنند که بیشتر شبیه مارماهی هستند. منظورم این است که کلمه یونانی آنجا چیست؟ این یک کلمه استاندارد برای ماهی است.

اما به دلیل مقایسه با مار، برخی گفتند اگر پسران از شما ماهی بخواید، شاید حتی ماهی‌ای که شبیه مارماهی باشد، آیا واقعاً به جای آن به او مار می‌دهید؟ چیزی که به او آسیب برساند. اگر شما، اگرچه شرور هستید، می‌دانید که چگونه به فرزندانان هدایای خوب بدهید، و ما درک می‌کنیم که پدر آسمانی شما چقدر بیشتر به کسانی که از او درخواست می‌کنند هدایای خوب خواهد داد؟ بنابراین اطمینانی که ما در زندگی دعایی خود داریم این است که، همانطور که ما می‌دانیم چگونه به فرزندانمان هدایای خوب بدهیم پدر آسمانی ما نیز می‌داند که چگونه به فرزندانش هدایای خوب بدهد. حال، نکته جالب در این مورد این است که تشبیه لوقا چه می‌گوید؟ خدا در لوقا چه می‌دهد؟ او روح القدس را می‌دهد.

بنابراین، دوباره، این یکی از آن قسمت‌هایی است که شما می‌خواهید تصمیم بگیرید که آیا این دو موعظه یکسان هستند یا متفاوتند. آیا عطیه نیکو، عطیه روح القدس است؟ اما نکته، قطعاً فقط در متی، این است که ما می‌توانیم به دعای خود اطمینان داشته باشیم زیرا خدا پدر است و می‌داند چگونه به فرزندانش هدایای نیکو بدهد. من فقط گفتم که اگر خدا به روش و زمان خود نشنود و پاسخ ندهد، او دروغگویی به تمام معناست.

می‌دانم که ما با دعاها بی‌پاسخ و انواع و اقسام این چیزها دست و پنجه نرم می‌کنیم، اما یکی از چیزهایی که مدام به آن برمی‌گردم این است که مهم نیست چه چیزی بخواهم، خدا می‌شنود. و مهم نیست چه چیزی بخواهم، خدا به روشی که با عشق و دانای کل می‌داند بهترین است، پاسخ خواهد داد. در واقع، برخی می‌گویند شما موضوع دعاها بی‌پاسخ را مطرح می‌کنید.

من می‌گویم چنین چیزی وجود ندارد. هر دعایی مستجاب می‌شود. فقط به روش خدا و در زمان خدا. مستجاب می‌شود.

یه داستان عجیب غریب براتون تعریف می‌کنم. قرار بود یه اسکله تو کلبه‌مون بسازیم، و من داشتم تصمیم می‌گرفتم اسکله‌ی مناسب رو از کجا پیدا کنم. داشتم با یکی از سازنده‌های اسکله صحبت می‌کردم، و اون فقط گبی بود، برای همین یه کم حرف زدیم.

او مربی آموزش تیراندازی با تفنگ‌های سبک در نیروی هوایی بود. او گفت وقتی هنوز در حال پرواز در میدان نبرد بود، اتفاق شگفت‌انگیزی افتاد. وقتی ۱۲ ساله بودم، واقعاً باور داشتم که خدا یک گاری به من خواهد داد.

و من دعا کردم و دعا کردم و دعا کردم تا یک گاری پیدا شود. و مطمئن بودم، اعتماد داشتم، با ایمان دعا می‌کردم که کریسمس از راه برسد و گاری من هم آنجا باشد. خب، کریسمس آمد و گاری‌ای در کار نبود.

او گفت، هوم، باشه. بنابراین، سال بعد، کریسمس از راه رسید و او دوباره برای کالسکه‌اش دعا کرد. او دعا کرد، مطمئن بود که او خواهد آمد.

کریسمس دوم می‌آید، می‌رود، بدون ارابه. پس، او گفت، باشه خدایا، تو شانست را از دست دادی. تو شانست را برای وفای به عهدت از دست دادی، و من دیگر برایت دعا نخواهم کرد.

او گفت وقتی حدوداً ۳۰ ساله بود، با یک هواپیمای اف-۲۰ یا هر چیزی که در آن زمان استفاده می‌شد پرواز می‌کرد. با کمر بند ایمنی بسته شده بود، با سرعت ۲ ماخ پرواز می‌کرد و فقط ذوق می‌کرد. با این جت ۸ میلیون دلاری یا هر قیمتی که الان دارند، پرواز می‌کرد.

او گفت: «صدای نشنیدم، اما خیلی واضح بود. از واگنت خوشتر آمد؟» گفت اگر به من کمر بند ایمنی بسته نشده بود، اگر با سرعت ۲ ماخ پرواز نمی‌کردم، از شدت شکرگزاری به زمین می‌افتادم. هیچ وقت نمی‌دانی خدا چطور به دعاهایت جواب می‌دهد.

هیچ وقت نمی‌دانی کی قرار است به دعاهایت جواب بدهد یا چرا تصمیم گرفته کاری را که انجام داده، انجام دهد. اما او گفت برای من، پرواز با جت فانتوم راه حل مشکل واگن من بود. گفت، هیچ وقت نمی‌دانی درست است؟ هیچ وقت نمی‌دانی.

نظری دارید؟ مطالب زیادی در مورد دعا وجود دارد، اما آیا چیزی هست که بخواهید در مورد این متن نظر بدهید یا بگویند؟ من آن را به خاطر نیاوردم. بنابراین، او آیه ۹ و آیات بعدی را بی‌ربط به متن می‌داند؟ او این متن را نه به عنوان تعلیمی در مورد پافشاری در دعا، بلکه به عنوان ادامه گرسنگی دادن به پادشاهی زمین، ادامه گناه کردن شیاطین می‌داند؛ او از کلمه التماس استفاده می‌کند و با فروتنی از خدا التماس می‌کند که به ما امتیاز ورود به پادشاهی‌اش را که شایسته آن نیستیم، بدهد. سپس دو پاراگراف بعد، ادامه می‌دهد و در مورد اینکه چگونه تشابه موجود در آیات ۱۱ و ۱۳ که به روح القدس اشاره دارد، این تفسیر را نیز تأیید می‌کند که آنچه می‌بینیم، پایان چشم، پایان پادشاهی است، برخلاف دعای خداوند.

خب، در واقع، فقط عدد ۹ به بعد نیست، بلکه عدد ۷ به بعد است، اینطور نیست؟ از ۷ تا ۱۱. خب، این اوج موعظه است. موعظه با این نت شروع شد، بنابراین این یک راه قدرتمند برای پایان دادن به آن خواهد بود.

او قرار است وارد بحث انتخاب یکی از این دو، خانه‌ای با پی یا خانه‌ای بدون پی، شود، بنابراین این فراخوانی برای اقدام است که به کل خطبه مربوط می‌شود. این فقط برای من یک خوانش طبیعی نیست زیرا هدف آنچه را که می‌پرسیم مشخص نمی‌کند.

به ما گفته شده که با پشتکار و اعتماد به نفس بپرسیم. من دارم سعی می‌کنم بفهمم آیه ۱۲ چطور در استدلال او نقش خواهد داشت، چطور قانون طلایی در آن جا می‌افتد. و من هم می‌توانستم این را ببینم.

وقتی زبان اینقدر کلی است و هیچ نشانه متنی وجود ندارد که ما نه در مورد پرسیدن به طور کلی، بلکه به طور خاص در مورد پادشاهی صحبت کنیم، این استدلال علیه آن خواهد بود. ضمناً، متوجه شدید من چه کار کردم؟ این فرآیندی است که من وقتی چیزی را می‌بینم که آن چیزی نیست که فکر می‌کنم، طی می‌کنم اگر صادق باشم، سعی می‌کنم بگویم، خب، چه استدلال‌هایی او را به آن موضع سوق می‌دهد؟ و فکر می‌کنم، این فقط نوعی کمک است تا اینکه چیزی را که شخصیت من است، فقط برای اینکه آن را نادیده بگیرم، نادیده بگیرم.

نگاهی بندازم. من، آره. درسته Quorals آره، باید به اون بحث توی

آره. ضمناً، هر وقت نویسنده‌ای چیزی رو واضح میگه، دلیل اینکه اون رو واضح میگه مشخص نیست. خیلی خیلی اساسیه.

وقتی می‌بینید نویسنده‌ای به روشنی می‌گوید، اینجا یک مشکلی وجود دارد. اگر نتیجه‌گیری او به آن روشنی که فکر می‌کند بود، واضح نمی‌گفت. بنابراین بله، یک «بنابراین»، خیلی واضح است، «بنابراین» به معنای چیزی است.

اما مشخص نیست که منظور چیست. اما باز هم، نقطه قوت استدلال او این است که چگونه قاعده طلایی در آیه ۱۲ از دعا پشتیبانی می‌کند؟ اینطور نیست. و بنابراین در آیه ۱۲، چیزی که می‌بینید این است که عیسی موعظه را به روشی کاملاً متفاوت به پایان می‌رساند.

درسته. منظورم اینه که هیچ چیزی تو هیچ قسمتی از فصل هفت نیست. شاید تخته

بله، می‌توانید ببینید که قاعده طلایی به آیات یک تا پنج برمی‌گردد. همچنین می‌توانید ببینید که قاعده طلایی خلاصه کل موعظه است، چون نکته همین است. قاعده طلایی، شریعت و پیامبران را خلاصه می‌کند.

«عیسی با این جمله شروع می‌کند»: هیچ نقطه یا نقطه‌ای، آنچه تورات و انبیا گفته‌اند از بین نخواهد رفت بنابراین، می‌توانم تصور کنم که «من در مورد این موضوع بحث خواهم کرد». من وقتی در مورد آن بحث خواهم کرد، اینجا نخواهم بود، اما این جالب است.

خب، بله. و قدرت استدلال در آیه ۱۲ است. من نمی‌گویم که در آیات ۷ و ۱۱ چیزی وجود دارد که به پرسش درباره ورود به پادشاهی اشاره داشته باشد.

اما ۱۲ تغییرش می‌ده. نمی‌دونم. نمی‌دونم.

یکی از نکات عالی در مورد تحصیل زیر نظر جورج لاد این است که شما با گفتن «نمی‌دانم» راحت می‌شوید. او اولین محقق درجه یک جهانی بود که من تا به حال زیر نظرش درس خوانده‌ام و خیلی راحت و سریع گفت «نمی‌دانم». «من از او سوالی در مورد عهد عتیق می‌پرسیدم و او می‌گفت، می‌دانید، من الهیات عهد جدید می‌خوانم.

نمی‌دانم. او خیلی راحت گفت: «تمرکز من اینجا بوده است.» خیلی چیزها هست که نمی‌دانم.

اشکالی نداره. نمی‌دونم. می‌خوام در موردش فکر کنم.

خب، رسیدیم به آیه ۱۲. رسیدیم به قانون طلایی که در همه چیز وجود دارد.

راستش، می‌دونی چیه؟ واقعاً باید به پاراگراف‌بندی تو ۱۲ باشه، مگه نه؟ کتاب مقدس شما تو ۱۲ پاراگراف‌بندی داره؟ کی گفته آره؟ چه ترجمه‌ای؟ به زبان انگلیسی. باشه، خوبه. فکر کنم باید برم و در مورد پاراگراف‌بندی بحث کنم، چون هرچی که در موردش صدق کنه، فقط در مورد آیات ۹ تا ۱۱ صدق ۱۲ نمی‌کنه.

باشه؟ باشه، باشه. اگه بقیه هم دارن همین کارو می‌کنن، به کم استراحت کنم، کار راحت‌تریه. ببخشید، به لحظه.

خیلی خب. به پیامک از همسرم گرفتم، و به خاطر اتفاقاتی که برای کریستن افتاد، دارم از نزدیک مراقبش هستم. اشکالی نداره. باشه.

بنابراین، من یک پاراگراف جدید می‌گویم. با توجه به تمام چیزهایی که گفته‌ام، تمام این بحث‌ها در مورد عدالت بیش از حد کاتبان و فریسیان، اعمال پرهیزگاری، دعوت به وفاداری کامل در مورد پول، نگران نبودن بلکه اعتماد به من، عدم پذیرش نقش من به عنوان قاضی اما قضاوت نکردن. بگذارید همه اینها را خلاصه کنم.

من چه می‌گفتم؟ با دیگران همان کاری را بکن که می‌خواهی با تو بکنند. اگر فقط این کار را بکنی، خلاصه‌اش این است که تمام شریعت و پیامبران را انجام داده‌ای. حالا دوباره، بعضی‌ها، اتفاقاً، ۱۲ را به ۷ و ۱ را به ۶ ربط می‌دهند. من نمی‌خواهم مردم در مورد من قضاوت کنند، بنابراین من هم در مورد آنها قضاوت نخواهم کرد.

فکر می‌کنم مشکل این است که بین این آیات بحث زیادی شده است تا ارتباط بین آنها خیلی دقیق شود. خب، چه هستند... بگذارید چند نکته در مورد قانون طلایی بگویم. شریعت و انبیاء یک روش استاندارد. یهودی برای اشاره به نه تنها تورات و نوییم، بلکه به کل عهد عتیق هستند.

همانطور که گفتم، این کتاب به زیبایی و با جملات مثبتی درباره شریعت و پیامبران در آیات ۱۷ تا ۲۰ باب پنجم و به انجام رساندن آن توسط عیسی و نشان دادن چگونگی تحقق آن به روش خودمان، به پایان می‌رسد. اطاعت عمیق اینگونه به نظر می‌رسد. اطاعت عمیق، اعتقاد عمیقی است به اینکه هر طور که می‌خواهم با من رفتار شود، باید با دیگران نیز همانطور رفتار کنم.

جالب است که قانون طلایی همه جا پیدا می‌شود، درست است؟ این یک جمله‌ی مختص مسیحی نیست، اگرچه تا جایی که من می‌دانم، همیشه در همه جای دیگر به صورت منفی بیان شده است. بنابراین، از هیلل، خاخام، خواسته شد که این قانون را خلاصه کند، و او گفت، آنچه برای شما نفرت‌انگیز است، برای هیچ کس دیگری انجام ندهید. این فرمول قانون طلایی است. در همه جای دیگر، آن را دریافت می‌کنید.

و وقتی آن را به صورت منفی بیان می‌کنید، مسیحیت را به کارهایی که انجام نمی‌دهید تقلیل می‌دهید. و من فکر می‌کنم مسیحیت بیشتر در مورد کارهایی است که انجام می‌دهید. فرمول‌بندی عیسی از آن باعث اعمال مثبت می‌شود، نه فقط انجام دادن، نه فقط، در اینجا نکات منفی زیادی وجود دارد، نه فقط انجام ندادن کارهای بد، بلکه انجام دادن کارهای خوب.

بنابراین، صورت‌بندی مثبت این موضوع بسیار مهم است. من جایی، شاید در کتاب «نزاع‌ها»، در مورد همپوشانی بالقوه بین بزرگترین فرمان و قانون طلایی خواندم. بزرگترین فرمان، دوست داشتن خدا و دوست داشتن دیگران است.

بنابراین عشق به خدا شما را قادر می‌سازد تا همسایه‌تان را دوست داشته باشید. اگر خدا را دوست نداشته باشید، نمی‌توانید واقعاً همسایه‌تان را دوست داشته باشید. اما همانطور که خدا را دوست دارید، همسایه‌تان را نیز دوست خواهید داشت.

عشق به همسایه چه شکلی است؟ یعنی با او همانطور رفتار کن که دوست داری با تو رفتار کند. بنابراین این یک فرمان جالب است، راهی برای فکر کردن به اینکه چگونه می‌توانم به بزرگترین فرمان و قانون طلایی بپیوندم. در واقع، یاد می‌آید که در کلیسای سدلبک، کلیسای ریک وارن، دیدم که یک قسمت شیشه‌ای بزرگ دارند که فرد، از آن عبور می‌کند و وارد سرسرای آنها می‌شود. او به آن سرسرای می‌گفت.

و همانطور که به یاد می‌آورم، روی شیشه حک شده است، قانون طلایی و بزرگترین فرمان، و کنار هم قرار دادن آنها. بسیار قدرتمند است. اما فکر می‌کنم عشق ما به خداست که ما را قادر می‌سازد دیگران را دوست داشته باشیم، درست است؟ عشق ما به خداست که ما را قادر می‌سازد با دیگران همانطور رفتار کنیم که می‌خواهیم با ما رفتار شود.

ما عشق می‌ورزیم چون اول خدا ما را دوست داشت، درست است؟ بنابراین، چیزی در مورد ارتباط بزرگترین فرمان و قانون طلایی وجود دارد. یکی از مهمترین چیزهایی که از جان پایپر آموخته‌ام این است که شما نمی‌توانید چیزی را که ندارید به دیگران منتقل کنید. شما نمی‌توانید به این روش عشق بورزید، مگر اینکه عشق خدا را تجربه کنید.

برای مسیحیان، بگذارید این را به این شکل خلاصه کنم. ما قادر به رعایت قانون طلایی هستیم. ما عشق خدا را در زندگی خود تجربه کرده‌ایم.

عشق خدا در زندگی ما دگرگون‌کننده است. و بنابراین، ما یاد می‌گیریم و عشق می‌ورزیم. باشه؟ من سعی کرده‌ام یاد بگیرم که هر جمله‌ی دیگری نگویم «باشه».

. برای انجمن ندارم

Toastmasters رفته‌اید؟ می‌دانید Toastmasters و من اجازه ندارم بگویم اممم. آیا تا به حال به برود. وقتی به واشوگال نقل مکان Toastmasters چیست؟ من واقعاً هر کشیشی را تشویق می‌کنم که به کردیم، قصد داشتیم مطمئن شویم که بیش از نیمی از دوستانمان مسیحی نباشند.

ما واقعاً می‌خواستیم گروه بزرگی از دوستان غیرمسیحی را پرورش دهیم. و رابین می‌خواست بیشتر صحبت همین است، یادگیری نحوه صحبت کردن. و او یک فصل فوق‌العاده Toastmasters کند، بنابراین هدف دارد که در آن به این موضوع می‌پردازد، آنها با محبت هستند، مهربان هستند Toastmasters از می‌خواهند طرف مقابل موفق شود، به مسائل اشاره می‌کنند، نه اینکه احساسی صحبت کنند، و هرگز به شیوه‌ای انتقادی صحبت نمی‌کنند.

این بهترین کلیسای، Toastmasters و متوجه شدم که او دارد عادت می کند، حداقل به شعبه‌ی خودش در بود که تا به حال دیده‌ام. هر چیزی که قرار است کلیسا باشد، در آنجا بود. هر چیزی که قرار است کلیسا بود Toastmasters باشد، به جز مسیح، چون نمی‌شود در مورد او صحبت کرد، در

واقعاً شگفت‌انگیز بود. اما رابین واقعاً توانایی صحبت کردنش را پرورش داده است. بنابراین وقتی سخنرانی می‌کنید، دستور زبان‌دان‌هایی هستند که هر خطای دستوری شما را تصحیح می‌کنند

یه نفر هست که هیچ کاری نمی‌کنه جز اینکه تعداد دفعاتی که می‌گی «اوم» رو بشمره. من که نمی‌شمرم. فکر نمی‌کنم بگم «اوم»، ولی اگه می‌گفتن خیلی ذوق می‌کرد، پس باشه. این نوع مکث کلامی منه

اما من شاهد رشد رابین به عنوان یک سخنران عمومی بوده‌ام، و واقعاً، واقعاً از همه شما می‌خواهم که به عنوان راهی برای داشتن دوستان غیرمسیحی و به عنوان راهی برای تقویت توانایی خود در تنظیم یک سخنرانی استفاده کنید. و امیدوارم که شما هم به خوبی رابین در این فصل شرکت کنید، و این Toastmasters از، الگویی برای چیزی باشد که شاید روزی کلیسا به آن تبدیل شود. به هر حال، این هم مکث کلامی دیگر من است.

به هر حال. به بخش پایانی موعظه بالای کوه می‌رسیم که از ۷:۱۳ شروع می‌شود. و نکته اینجاست که عیسی می‌خواهد یک نکته اساسی را به خوبی بیان کند. پادشاهی خدا باید وارد شود

شنیدنش کافی نیست، بلکه باید تصمیمی گرفته شود، عملی انجام شود، باید کاری انجام شود. و بنابراین کاری که عیسی انجام می‌دهد با مجموعه‌ای از دوها نزدیک است. داستانی از دو مسیر وجود دارد

داستانی درباره دو نوع درخت وجود دارد. داستان دو خانه بر پایه‌های متفاوت. و دو مقصد یا دو پیامد وجود دارد.

بنابراین، این یک مجموعه کامل از دو مورد است، و هر یک از این موارد نکته‌ای کمی متفاوت را مطرح می‌کند، اما همه آنها یک نکته اساسی را مطرح می‌کنند، و آن این است که شنیدن موعظه کافی نیست؛ شما باید تصمیم بگیرید و عمل کنید. بنابراین، او با استعاره دو دروازه و جاده شروع می‌کند، و همانطور که مطمئنم به شما اشاره کرده‌ام، این یک تصویر بسیار قدرتمند است. کتابی که من الان در حال نوشتن آن هستم، در حال تعمیم معنای داشتن یک دروازه و یک مسیر است

از دروازه تنگ وارد شوید، زیرا دروازه پهن است و جاده وسیع که به هلاکت منتهی می‌شود و بسیاری از آن وجود دارد. می‌گویید، اما دروازه کوچک NIV وارد می‌شوند، اما، در اینجا یک ترجمه اشتباه وحشتناک در است. هر دو کلمه یکسان هستند

می‌داند که انگلیسی تمایل به تکرار ندارد. انگلیسی تمایل دارد از اصطلاحات مترادف برای حفظ تنوع NIV، استفاده کند و این کاری است که آنها انجام می‌دهند. اما این باعث می‌شود تعجب کنید که خب، در ابتدا، دروازه باریک است، و سپس دروازه کوچک می‌شود.

آیا این متفاوت است؟ و شرط می‌بندم روزی دیگر کوچک نخواهد بود. فقط شرط می‌بندم. اما دروازه باریک است، و دشوار، که باید هم باشد، راهی که به زندگی منتهی می‌شود دشوار است، و تنها تعداد کمی آن را می‌یابند.

مراجعه کنم چون ESV راستش را بخواهید، وقتی در این مورد موعظه می‌کنم، معمولاً مجبورم به نسخه ESV همه این کلمات را درست می‌گویند. به هر حال. به هر حال.

این تصویر، چیزی است که در موردش صحبت کردم. آیا هیچ‌کدام از شما در جشن فارغ‌التحصیلی نبودید؟ بسیار خوب، می‌خواهم مطمئن شوم که حرف‌هایم را تکرار نمی‌کنم. این تصویر بسیار قدرتمندی است، و در اصل، کاری که عیسی از شما می‌خواهد انجام دهید این است که چشمانتان را ببندید و دو تصویر داشته باشید.

خب، یک تصویر در ذهنتان بسازید. و در آن تصویر در ذهنتان، یک دروازه بزرگ و عظیم وجود دارد. شاید این کیوسک‌های بلیط فروشی که ما با سرعت تمام از آنها عبور می‌کنیم به این دلیل است که در سپر ماشین‌هایمان حسگر داریم.

فقط همین دروازه‌های کاملاً باز. در طرف دیگر آن یک بزرگراه شش بانده قرار دارد. و این یک جاده آسان است، سفر در آن آسان است، زیرا به زبان خوشا به حال خداوند، لازم نیست به فساد معنوی خود اعتراف کنید، لازم نیست برای گناه خود سوگواری کنید، لازم نیست مطیع خدا باشید، لازم نیست نگران پاکی قلب باشید.

سفر در این مسیر آسان است، درست است؟ این افراد، و بخش عمده‌ای از مردم، انتخاب می‌کنند که در این مسیر بروند، و دوستان زیادی در این مسیر دارند. و چیزی که دوست دارم بگویم این است که آهنگ تم افرادی که در این جاده پهن به سوی تباهی هستند چیست؟ این آهنگ کینگ جیمز نیست، اما استعاره‌ای است که در ذهن من است. جاده به سوی تباهی.

من هم در مورد فیلم صحبت نمی‌کنم. اما فکر می‌کنم این جاده در انگلیسی قدیمی به این اسم خوانده می‌شد. خب، می‌دانید آهنگ تم فیلم چیست؟ من مشخصاً دارم از روی حدس و گمان پیش می‌روم.

فکر می‌کنم آهنگ اصلی این جاده «شکست‌ناپذیر» است. در دل شبی که مرا پوشانده، سیاه همچون گودالی از قطبی تا قطب دیگر، از هر خدایی که باشد به خاطر روح شکست‌ناپذیرم سپاسگزارم. این شعر را می‌شناسی؟ در چنگال شرایط، نه اخم کرده‌ام و نه فریاد بلندی سر داده‌ام.

زیر ضربات چماق، سرم خونین است اما خم نشده. فراموش می‌کنم که مرحله‌ی بعدی چطور شروع می‌شود در... به هر حال، جمله‌ی آخر این است: مهم نیست دروازه چقدر صاف است، مهم نیست چقدر تنبیه می‌شود... اگر نقشی را بازی کنم، آن را خواهم گفت.

چقدر مملو از مجازات است، من ارباب سرنوشت خود هستم، من کاپیتان روح خود هستم. این شکست‌ناپذیر است. وقتی آن را نقل می‌کنم، و معمولاً از آن عبور می‌کنم، آهنگ قدرتمندی است زیرا دنیا می‌گوید، بله، من ارباب سرنوشت خود هستم، من کاپیتان روح خود هستم.

من به اون دسته‌های شکسته اهمیتی نمی‌دم. قبلاً همیشه پیش خودم نگهش می‌داشتم. به هر حال، وقتی از عبور می‌کنی، و میری، دنیا می‌گه، آره، دقیقاً درسته. پس این آهنگ تم اصلیه که قراره تو این Invictus مسیر پیش بره.

بخشید، واقعاً تصویرسازی‌ام را خراب کردم. به هر حال، آن طرف‌تر، در ذهنم، چیزی شبیه به یک دروازه‌ی دورافتاده را تصور می‌کنم، فقط یک دروازه‌ی کوچک، یک دروازه‌ی خیلی باریک. دروازه‌ای که به راحتی می‌توان آن را ندید، اما هنوز هم می‌توان آن را دید.

و از آن عبور می‌کنی، و این فقط یک جاده باریک نیست. این یک جاده دشوار است. آنها بزرگراه را هموار نکرده‌اند، و کوه‌ها را هموار نکرده‌اند. این بالا و پایین و اطراف و از میان است.

این مسیر دشواری است و هر از گاهی، می‌توانید چند گروه از مسافران را در آن ببینید. اما این مسیر به سوی زندگی می‌رود، نه نابودی. و بنابراین آهنگ اصلی این است: چیزی در دست ندارم، جز به صلیب تو، که به آن چنگ زده‌ام.

«این یک آهنگ کاملاً متفاوت است. عیسی آن تصویر را نقاشی می‌کند و می‌گوید: «انتخاب کنید

من در مورد یک واعظ مسن‌تر خواندم، و هویت واعظ مشخص نشده بود، بنابراین نمی‌دانم او کیست. اما او به دو تابلو به عنوان اولین مورد از دو سعادت ابدی اشاره کرد. این یک تصویر جالب است

یک پست در مورد فقر روح است و پست دیگر در مورد سوگواری. و دروازه، عیسی است، درست است؟ عیسی می‌گوید من در هستم. و مسیر زندگی از میان این دروازه بسیار باریک می‌گذرد

و من دوست دارم، دوباره، همانطور که نتیجه می‌گیرم، تمایل دارم این دروازه را به عنوان یک گیت ورودی در نظر بگیرم. شما فقط می‌توانید یک نفر را در یک زمان وارد کنید، و نمی‌توانید هیچ باری را از آن عبور دهید. شما باید خودکفایی خود را رها کنید.

باید غرورت رو کنار بذاری. باید همه اینا رو دور بریزی چون در غیر این صورت، نمی‌تونی از دروازه عبور کنی، درسته؟ چون دروازه، پذیرشی برای فساد معنوی و سوگواری برای گناهانمونه. اما باید از دروازه عبور کنی، نفر به نفر.

تا حالا فیلم «به خاطر پیت» رو دیدی؟ وقتی بچه بودم این فیلم پخش می‌شد. و اون موقع‌ها سینما داشتن. البته، احتمالاً سینما نرفتی.

اما این در واقع در یک کلیسا نشان داده شد. بنابراین، به نوعی اشکالی نداشت. هاه، هرگز به آن فکر نکرده بودم.

به هر حال، پیت مسیحی نبود، اما همسرش مسیحی شده بود. او این دیالوگ فوق‌العاده را در فیلم دارد.

او می‌گوید، خب، این یه جورایی مثل برنامه خانوادگیه. مامان و بابا مسیحی بودن. همسر هم مسیحیه.

من قصد دارم در طرح خانوادگی شرکت کنم. و جواب این است که نه، دروازه باریک است. هر بار فقط یک نفر.

هیچ برنامه خانوادگی در کار نیست. مسیر، از طرف دیگر، مسیر شاگردی است. من فقط فکر می‌کنم این یک تصویر بسیار بسیار قدرتمند است.

یکی از چیزهایی که می‌خواهم به آن اشاره کنم این است که زندگی کجاست. زندگی آن طرف دروازه نیست. زندگی در انتهای مسیر است. و می‌خواهم مراقب باشم که تصویر عیسی را بیش از حد گسترش ندهم.

اما کلیسا پر از آدم است. نه همه. اما کلیسا پر از آدم‌هایی است که فکر می‌کنند دروازه ضروری و مسیر اختیاری است.

من فکر می‌کنم این جوهره مشکل کلیسای آمریکاست. آنها فکر می‌کنند که دروازه ضروری است، اما مسیر اختیاری است. عمو جورج من به پدرم، بابی، می‌گفت: من قرار است در زمین در صندلی جلو و در بهشت در صندلی عقب بنشینم.

و پاسخ این است، عمو جورج، در بهشت صندلی عقبی وجود ندارد. تو نمی‌توانی این کار را بکنی. تو نمی‌توانی از دروازه عبور کنی، کارت خروج از جهنم خود را بگیری، فکر کنی که می‌توانی هر نوع زندگی که می‌خواهی داشته باشی، و به نحوی به بهشت راه پیدا کنی.

من به این اعتقاد ندارم که یک بار نجات یافته، همیشه نجات یافته است. به نظرم این وضعیت وحشتناکی است. اما من فقط اینجا هستم تا یک بار استفاده از آن را به عنوان بهانه‌ای برای گناه بپذیرم.

من می‌توانم هر طور که بخواهم زندگی کنم، چون وقتی نجات پیدا کنم، همیشه نجات خواهم یافت. من از واعظانی شنیده‌ام که موعظه می‌کنند اگر فقط کتاب قانون این کلیسا، یعنی مژده انجیل عیسی مسیح را امضا کنید، می‌توانید هر نوع زندگی که می‌خواهید داشته باشید. مهم نیست، شما به بهشت خواهید رفت.

و من به استقامت ایمان اعتقاد دارم، اینطور که می‌گویم. من حتی دوست ندارم در مورد استقامت خدا تعلیم دهم. خدا استقامت می‌کند، اما روشی که خدا استقامت می‌کند، اول پطرس ۱، این است که او همچنان ما را قادر می‌سازد تا با ایمان پاسخ دهیم.

و بنابراین، از آنجا که ایمان پایدار است، زیرا روح القدس پیش پرداختی است، تضمین مطلق نجاتی که دریافت خواهیم کرد، من باور ندارم که شما بتوانید نجات خود را از دست بدهید. به همین دلیل است که من هرگز در نهایت یک وسلی خوب نخواهم بود. من فقط فکر نمی‌کنم که روح القدس در یکی از وظایف اصلی خود، افسسیان ۱، شکست بخورد. اما من معتقدم که این مسیر کاملاً ضروری است.

در رابطه‌ی میان توجیه و تقدیس، ما جرأت نداریم آنها را خیلی از هم جدا نگه داریم. من درک می‌کنم که از نظر شریعت‌گرایی یهودی، از نظر کاتولیک رومی، دوران‌های تاریخی وجود داشته است که در آنها ما مجبور بودیم توجیه، چگونگی درست شدن با خدا، را از تقدیس و چگونگی درست شدن تجربی متمایز کنیم. اما به اعتقاد من، وقتی این دو چیز خیلی از هم جدا می‌شوند، چیزی جز گناه نصیبمان نمی‌شود.

هیچ چیز جز گناه. بنابراین، من عاشق تصاویر هستم. چیزهای زیادی وجود دارد.

و چیزی که من همکلاسی‌های شما را در شروع کلاس به انجام آن تشویق می‌کنم، و کاری که خودم هر وقت این را به اشتراک می‌گذارم انجام می‌دهم. همه ما تصاویری داریم که تفکر ما را کنترل می‌کنند. و این تصاویر ناخودآگاه هستند که مشکلات واقعی هستند. چون ما فکر می‌کنیم که داریم فقط، خب، در اینجا سه دلیل وجود دارد که چرا من می‌خواهم این کار را انجام دهم، بنابراین این روشی است که من می‌خواهم آن را انجام دهم.

و هرگز اینطور نیست. ما همیشه چیزهایی داریم که ما را هل می‌دهند و می‌کشند، اینطور نیست؟ بنابراین من به دلیل تجربه‌ام، تمایل دارم که به عنوان تفسیر شماره سه، قضاوت نکنم را ببینم. اما ما همیشه چیزهایی داریم که ما را می‌کشند و می‌کشند.

اما مثال اصلی این است که اگر شما پدری داشته‌اید که از نظر جنسی سوءاستفاده می‌کرده است، اگر همسرتان پدر، یا شماس، یا بزرگ کلیسا یا عمومی سوءاستفاده‌گر جنسی داشته است، معمولاً یکی از این موارد است. آنها تصویر وحشتناکی از پدر دارند. و تقریباً غیرممکن است که پدر ما را که در بهشت است، درک کنند.

منظورم این است که آنها نمی‌توانند آن را پردازش کنند. ممکن است ندانند چرا، اما این تصویر است که نحوه تفکر آنها را کنترل می‌کند. در حالی که اگر شما یک پدر عالی، یک پدر مهربان داشته باشید، وقتی در مورد عشق پدرمان خدا و دعای ربانی می‌خوانید، می‌گویید، بله، این آسان است.

چالش این است که تصاویر آنقدر قوی هستند که من معتقدم تصویر برای هر کشیشی باید دروازه و مسیر باشد. ماموریت بزرگ، بشارت و شاگردسازی است. هر کسی که می‌گوید ماموریت بزرگ، بشارت است، باید کتاب مقدس خود را بخواند.

فقط یک فرمان در ماموریت بزرگ وجود دارد. آن شاگردسازی است. این تنها فرمانی است که وجود دارد.

و شما با تعمید و تعلیم، شاگردان را پرورش می‌دهید. تعمید، گزینش است. گزینش

از این خوشتر می‌آید؟ غسل تعمید، گرویدن به مسیح است و تعلیم، شاگردی. و کلیسای ماموریت بزرگ هم یک مایل عرض دارد و هم یک مایل عمق. هیچ حکم کتاب مقدسی برای کلیسای با عرض یک مایل و عمق یک اینچ وجود ندارد.

این ماموریت بزرگ نیست. بنابراین، من فقط یک دروازه وجود دارد، و یک مسیر وجود دارد، و زندگی در انتهای مسیر است. مردم را تغییر دهید؛ زندگی‌ها را تغییر دهید. با این حال، شما می‌خواهید این را بگویید.

من این را تشویق می‌کنم که تصویر انگیزشی شما از خدمتتان باشد. ما باید مردم را جذب کنیم، خب، ما قرار است نقش خود را در روح القدس ایفا کنیم و مردم را از دروازه عبور دهیم و قرار است نقش خود را با روح القدس در کمک به مردم برای حرکت در مسیر ایفا کنیم. هر دو ضروری هستند، و هر دو لازم و ملزوم یکدیگرند.

اگر در مسیر درست قدم برداری، من قاضی نیستم. من نه احساسی رفتار خواهم کرد و نه قضاوت خواهم کرد. اما می‌دانم که آن شخص هیچ تضمینی برای رستگاری ندارد.

از بین سه آزمون اطمینان، و ترکیبی از هر سه با هم، اطمینانی که از یک زندگی تغییر یافته حاصل می‌شود محوری است. در واقع، فکر می‌کنم کمی بعد در مورد آن صحبت خواهیم کرد. به هر حال، این یک تصویر قدرتمند است، تصویری که من عمیقاً به آن علاقه‌مند هستم.

امیدوارم حدود یک سال دیگر بتوانید کتابی بردارید و جزئیات پشت آن را ببینید. من می‌توانم کتاب یونانی که روی آن کار می‌کنم را تمام کنم و بعد به سراغ این کار بروم. ده فصل از سیزده فصل آن نوشته شده است.

و من از نظر روحی به نقطه‌ای رسیدم که نمی‌توانستم درباره خدا بنویسم. بنابراین کتاب را کنار گذاشتم و برگشتم تا آن را تمام کنم. به هر حال، بسیار خب، این تصویر، دروازه و مسیر است.

و سپس آنچه عیسی در ادامه می‌گوید، دو خطر در طول مسیر است. من فکر می‌کنم آنها به هم مرتبط هستند. منطقی است.

اولین مورد، پیامبران دروغین هستند. او می‌گوید: «مراقب پیامبران دروغین باشید.» من فکر می‌کنم منظور این است که هنگام قدم زدن در مسیر، مراقب پیامبران دروغین باشید.

آنها در لباس میش به سراغ شما می‌آیند، اما در باطن، گرگ‌های درنده‌ای هستند. ضمناً، شما اصطلاح گوسفند در لباس گرگ را می‌شناسید. آیا می‌دانید که این اصطلاح در نهایت از کجا آمده است؟ این یک افسانه ازوپ است. این یک تصویر بسیار بسیار قدیمی است.

و آیا می‌دانید در پایان افسانه‌ی ازوپ، در مورد گرگ در لباس میش، چه اتفاقی می‌افتد؟ چوپان گرگ را می‌کشد. بنابراین، وقتی به اعمال رسولان ۲۰ فکر می‌کنید، در مورد مردانی که از میان ما برمی‌خیزند، گرگ‌هایی در لباس میش، که در صورت امکان، گرگ برگزیدگان را از بین خواهند برد، نقش چوپان کشتن گرگ است. فقط این را دور بیندازید.

بنابراین، آنها در لباس میش به میان شما می‌آیند، اما در باطن، گرگ‌های درنده‌ای هستند. و سپس او استنتاج می‌کند. شما آنها را از روی میوه‌هایشان می‌شناسید.

نه به آنچه که به نظر می‌رسند، بلکه به آنچه که واقعاً میوه می‌دهند. آیا مردم انگور را از بوته‌های خار یا انجیر را از خار می‌چینند؟ البته که نه. به همین ترتیب، هر درخت خوب میوه خوب می‌دهد و درخت بد میوه بد.

دوباره، این قیاس را تکرار نکنید، درست است؟ تکرار نکنید. ما چند درخت پرتقال خیلی خوب در جنوب کالیفرنیا داشتیم. شاید پرتقال‌های بدی هم در آن باشد، اما این قیاس را تکرار نکنید.

به عنوان یک قاعده کلی، درختان خوب میوه خوب می‌دهند، درختان بد میوه بد. درخت خوب نمی‌تواند میوه بد بدهد و درخت بد نمی‌تواند میوه خوب بدهد. و سپس او هشدار می‌دهد.

هر درختی که میوه خوب ندهد، اینها افرادی خواهند بود که در مسیر درست قدم نمی‌زنند؛ هر درختی که میوه خوب ندهد، بریده و در آتش انداخته می‌شود، و بنابراین، از میوه‌هایشان، آنها را خواهید شناخت. به عبارت دیگر، همانطور که در مسیر قدم می‌زنید، با معلمان دروغین روبرو خواهید شد. با پیامبران دروغین روبرو خواهید شد.

و ثمره آنها این است، و باز هم، شما باید بین خطوط یا هر چیزی که می‌خواهید اسمش را بگذارید، بخوانید. اینها افرادی هستند که می‌گویند دروازه باریک نیست. مثلاً شاید همه به بهشت بروند.

لطفاً پاسخی دارید؟ درست است؟ این یک معلم دروغین خواهد بود. افرادی که می‌گویند این مسیر اختیاری نیست.

نه، من نمی‌گویم اختیاری است. من قاطعانه می‌گویم. این مسیر برای همه پیامبران اختیاری است.

می‌دانم که بحث‌های الهیاتی و از این جور حرف‌ها وجود دارد. به نظرم اینها اختیاری هستند. اینها افرادی هستند که با لباس‌های مبدل، حرف‌های درست و کارهای درست وارد کلیسای ما می‌شوند، اما به نظر می‌رسد که دشمن طبیعی گوسفندان هستند.

جالبه. در توصیف همین موضوع در دوم پطرس ۲، اول درباره بزدلانی صحبت می‌کند که مخفیانه وارد می‌شوند. در یهودا ۴، آنها هستند.

اینها افرادی هستند که با لباس‌های مخصوص وارد کلیسای ما می‌شوند، اما به نظر می‌رسد که دشمن طبیعی گوسفندان هستند. جالب است. در توصیف همین موضوع در دوم پطرس ۲:۱، در مورد بزدلانی صحبت می‌شود که مخفیانه وارد می‌شوند.

مسیحیان قوم شما هستند. تنها کاری که باید انجام دهید این است که با دقت به ثمرات آنها نگاه کنید. باید به زندگی آنها نگاه کنید.

چه چیزی تولید می‌کند؟ چه چیزی را تعلیم می‌دهند؟ لطفاً فریب این افراد را نخورید. پولس به تیموتائوس می‌گوید که تیموتائوس وقتی به افسس رفت، از قدرت مخالفت‌ها در آنجا شگفت‌زده شد. و پولس اساساً در اول تیموتائوس می‌گوید، مشکل چیست؟... اینکه این اتفاق قرار است بیفتد.

در نهایت، اوضاع سخت خواهد شد. بنابراین، اولین مورد از دو خطر، پیامبران دروغینی هستند که در طول مسیر با آنها روبرو می‌شویم. مورد دوم آیات ۲۱ تا ۲۳ است.

اینها شاید ترسناک‌ترین کلمات در تمام کتاب مقدس باشند. درست است؟ منظورم این است که اینها کلمات وحشتناکی هستند. یادم می‌آید وقتی دخترم برای اولین بار آنها را خواند، از یک گروه جوانان یا جایی شبیه به آن به خانه آمد و کاملاً ترسیده بود.

چون با خودش فکر کرد، خب بابا، اگر این من باشم چی؟ نه هر کسی که به من بگوید، پروردگارا، پروردگارا، به عبارت دیگر، نه هر کسی که ادعا کند در مسیر زندگی است. نه هر کسی که به من بگوید، پروردگارا، پروردگارا، وارد پادشاهی آسمان‌ها خواهد شد. بلکه فقط کسی که اراده پدر من را که در آسمان است انجام دهد.

و این به زیبایی به آیه 5:20 برمی‌گردد، اینطور نیست؟ به اطاعت عمیق. پارسایی شما باید از پارسایی کاتبان و فریسیان فراتر رود. تنها کسانی به بهشت می‌روند که واقعاً اراده پدرم را انجام دهند.

خب، واضح است که فریسیان اراده‌ی خدا را انجام نمی‌دهند. در غیر این صورت، موعظه را به روشی که او انجام داد، تنظیم نمی‌کردند. اما چه چیزی لزوماً نشان نمی‌دهد که یک شخص اراده‌ی خدا را انجام می‌دهد؟ خب، بسیاری در آن روز، که روز داوری است، به من خواهند گفت، درست است؟ پروردگارا، پروردگارا، آیا ما به نام تو نبوت نکردیم؟ آیا ما به نام تو دیوها را بیرون نراندیم؟ آیا ما به نام تو معجزات زیادی انجام ندادیم؟ بسیار خب، اینها انسان هستند و هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که این چیزها درست نباشند.

این چیزی است که ترسناک است. خب، اینها افرادی هستند که ادعا می‌کنند پیامبرند، ادعا می‌کنند متخصص هستند، ادعا می‌کنند معجزه می‌کنند، و عیسی هرگز این را رد نمی‌کند. او به سادگی می‌گوید، پس من به آنها واضح خواهم گفت، بگذارید این را بگویم تا حتی شما هم بتوانید بفهمید: من هرگز شما را نشناختم.

از من دور شوید، ای بدکاران. بنابراین، اراده خدا هر چه که باشد، صرفاً به این دلیل که ما نبوت می‌کنیم و معجزه می‌کنیم و به کار می‌بریم، لزوماً آن اطاعت عمیقی که عیسی از ما می‌خواهد، نیست. اطاعت عمیق یعنی همسایه‌ات را همانطور که خودت را دوست داری، دوست بدار.

اطاعت عمیق، فساد معنوی، سوگواری و همه این چیزهایی است که درباره‌شان صحبت کرده‌ایم. آیا همه شما کتاب «سیر و سلوک زائر» را خوانده‌اید؟ «سیر و سلوک زائر»؟ اگر نخوانده‌اید، واقعاً کوتاه قد هستید. شنیده‌ام که این کتاب، دومین کتاب منتشر شده در تاریخ نشر، پس از کتاب مقدس است.

اسپورجن آن را ۱۰۴ بار خواند. خب، شاید تا آن زمان فهمیده باشد، بله. نسخه‌های مدرن شده‌ای از آن وجود دارد، اما این نسخه‌های مدرن شده معمولاً تمام آیاتی را که بانیان در آن گنجانده است، ندارند.

و بعضی از مدرن‌سازی‌ها بخش‌های خیلی بزرگی از آن را نادیده می‌گیرند، بنابراین فکر می‌کنم ارزشش را دارد که یک نسخه قدیمی‌تر تهیه کنید. دنبال کردن انگلیسی واقعاً سخت است، اما واقعاً ارزشش را دارد که در آن غرق شوید. و یک شخصیت اینجا هست، و فکر می‌کنم اسمش هوپ است.

آیا این آخرین شخصیتی است که درباره‌اش می‌خوانیم؟ آیا این امید است؟ نه، این اسم زیادی مثبت است. به هر حال، این تمثیلی از زندگی مسیحی است. مرد خانه‌اش را ترک می‌کند، از دروازه‌ای عبور می‌کند و در جاده باریکی به سمت شهر آسمانی قرار می‌گیرد.

داستان فوق‌العاده‌ای است. در میانه سفر، او با شخصیتی آشنا می‌شود که از او می‌پرسد: «گواهینامه‌ات کجاست؟» «گواهی‌نامه چیزی است که یک مسیحی هنگام عبور از دروازه دریافت می‌کند. شخصیت من ندارم.» «می‌گوید:» خب، من ندارم.

خب، اگر می‌خواهی وارد شهر آسمانی شوی، باید یکی داشته باشی. نه، نه، نه، من مسیر را طی می‌کنم. به راحتی می‌توانم وارد شوم. و کریستین می‌گوید، نه، باید گواهی‌ای را که در دروازه می‌گیری، داشته باشی.

آنها از هم جدا می‌شوند چون کریستین با این شخص راحت نیست. به پایان زندگی کریستین می‌رسیم، و باز هم، نباید اسم‌ها را به خاطر بیاورم، اما او با یک دوست است. او آماده می‌شود تا از رودخانه عبور کند، که تمثیلی از مرگ است.

صحنه‌ی فوق‌العاده‌ای است. او وحشت‌زده می‌شود. او کاملاً از مرگ وحشت دارد.

این یک بحران ایمان است، و دوستش با او همراه می‌شود. بالاخره، کریستین از رودخانه عبور می‌کند، و به آن طرف رودخانه می‌رسد، و گروهی منتظرش هستند.

و او را به شهر آسمانی می‌برند، و من اغلب آن را مانند جادوگر شهر از تصور می‌کنم. آنها به دروازه می‌کوبند، و این در کوچک باز می‌شود، و دروازه‌بان می‌گوید، گواهی‌نامه‌ات کجاست؟ و کریستین آن را به او می‌دهد، و آنها وارد می‌شوند، و مهمانی در شهر آسمانی ادامه می‌یابد. این یک داستان شگفت‌انگیز از مرگ و ملاقات با مسیح است.

خب، این پایان داستان نیست. در پایان داستان، این شخصیت دیگر که کریستین قبلاً با او آشنا شده بود، از رودخانه عبور می‌کند. در آن طرف رودخانه کسی نیست که با او ملاقات کند.

و او به سمت دروازه‌های شهر آسمانی می‌رود، و به در می‌کوبد، و بالاخره، در باز می‌شود، و دروازه‌بان پیر و بدخلق، حداقل من اینطور می‌شنوم، می‌گوید، گواهی‌نامه‌ات کجاست؟ و او می‌گوید که گواهی‌نامه ندارم. و دروازه‌بان در را محکم می‌کوبد، و دروازه دیگری باز می‌شود، و درست نزدیک شهر آسمانی است، و دروازه

جهنم است. و در باز می‌شود، و شما صدای شیاطین را می‌شنوید که می‌آیند و این شخصیت را می‌گیرند و او را در حالی که جیغ می‌کشد و به جهنم می‌کشد، به سمت جهنم می‌کشاند.

و بانیان، من پایان‌های مختلفی از بانیان دیده‌ام، اما این نسخه‌ای است که من خوانده‌ام. در پایان دروازه‌های جهنم درست کنار دروازه‌های بهشت قرار دارند. داستان قدرتمندی است.

جهل. متشکرم، این منطقی‌تر از امید است، بله. این یک داستان قدرتمند است که دروازه‌ای وجود دارد که باید از آن عبور کنیم.

ما باید اعتراف کنیم. ما باید تجربه تغییر دین، تجربه‌ای از نوع قله کوه را داشته باشیم. و اینها چیزهای خوبی هستند، اما مسیر هم وجود دارد.

ما باید هر دو را با هم داشته باشیم. و همانطور که بانیان این استعاره را بسط می‌دهد، اگر از دروازه عبور کنید و سعی کنید مسیر را طی کنید، یا اگر از مسیر عبور کنید و از مسیر خارج شوید، چون هرگز از دروازه عبور نکرده‌اید، ببخشید، اصلاح نشده‌اید، موفق نخواهید شد. موفق نخواهید شد.

بنابراین، این ترکیبی از عبور از دروازه، تبدیل شدن به دروازه است، به طوری که اگر شما یک پیامبر یا یک جن‌گیر یا یک معجزه‌گر باشید، این جعلی نیست؛ این بخشی از پیمودن مسیر باریک و دشوار است. ضمناً این مسیر باریک است؛ مهمتر از آن، دشوار است، و کلمه یونانی بارقه آزار و اذیت را در خود دارد، به همین دلیل است که دشوار است. این یک مسیر دشوار و باریک است زیرا شاگردی مسیحی مسیر آزار و اذیت است.

در طول مسیر، گودال‌های ناامیدی زیادی وجود دارد. گودال‌های ناامیدی زیادی وجود دارد. اولین گودال آیا اولین گودالی که او در آن می‌افتد گودال ناامیدی نامیده می‌شود؟ بله، واقعاً می‌دانید، او از آن عبور می‌کند، و سپس اتفاقی که اغلب برای یک مسیحی جدید می‌افتد چیست؟ آنها دلسرد می‌شوند.

راستی، وقتی اینو گفتم شنیدی که به «اون» تغییرش دادم؟ آره، فکر نمی‌کردم. اون شخص از این مرحله عبور می‌کنه و اغلب دلسرد می‌شه، و، می‌بینی، تو هم متوجه نشدی، و چی می‌شه؟ اونا توی گودال ناامیدی می‌افتن. توی یه باتلاق می‌افتن.

کلمه‌ای که او استفاده می‌کند بیشتر شبیه کلمه باتلاق است. و خدا شخصیتی را به زندگی ما می‌فرستد تا ما را تشویق کند تا خودمان را بالا بکشیم و به ما کمک کند تا دوباره به مسیر برگردیم و شروع کنیم. این یک داستان عالی است.

اما این متن ترسناکی است. اما منظور این است که اطاعت عمیقی که خدا از ما می‌خواهد لزوماً این کارهای خارق‌العاده نیست که شما را به تلویزیون کابلی بکشاند، درست است؟ دنبال‌کنندگان زیادی برای شما به ارمغان می‌آورد. اما لزوماً اینطور نیست، و اینها لزوماً خواست خدا نیستند.

اراده خدا همان چیزهای دیگری است که او در موعظه مشخص کرده است. باز هم، عیسی با کسی که صادقانه و فروتنانه، به طور دوره‌ای خود را بررسی می‌کند و وقتی گناهی وجود دارد، نگران می‌شود، صحبت نمی‌کند. منظورم این است که، ببخشید، من یادداشت‌های اشتباهی را می‌خوانم.

فکر نمی‌کردم درست باشه. ببخشید، یادداشت‌هام هیچ معنی‌ای ندارن. یه لحظه صبر کن.

منتظر همین بودم. این متن برای ایجاد ترس در دل افرادی نیست که از پیمودن این مسیر آگاهند، افرادی که گهگاه ممکن است شکست بخورند، زمین بخورند، بیفتند، از مسیر خارج شوند و دوباره برگردند. ما این را ارتداد می‌نامیم.

این افراد آنقدر به کاری که انجام می‌دهند مطمئن هستند که واقعاً از آنچه خدا از ما می‌خواهد، آگاه نیستند که با فساد روح شروع می‌شود. بنابراین، اگر دوستانی دارید که می‌ترسند که آنها هم جزو این افراد باشند، این واقعیت که می‌ترسند به شما می‌گوید که آنها [در آینده] چنین نخواهند شد - داوری نهایی

اول، کسانی هستند که ممکن است به نظر برسد در مسیر باریک پادشاهی قدم می‌زنند، و در حین قدم زدن کارهای خارق‌العاده زیادی انجام داده‌اند. از طرف دیگر، کسانی هستند که ممکن است در مسیر باریک پادشاهی قدم زده باشند، از طرف دیگر، کسانی هستند که ممکن است در مسیر باریک پادشاهی قدم زده باشند، و در مسیر باریک پادشاهی قدم زده‌اند، و در مسیر باریک پادشاهی قدم زده‌اند، و بیشتر از آنچه که می‌خواهند با آنها رفتار شود، می‌فهمند. اینها کسانی هستند که هر کار دیگری را که در موعظه گفته شده انجام داده‌اند، نه فقط این کارهای خارق‌العاده.

باشه؟ باشه؟ بسیار خب. بعدش می‌رسیم به نکته‌ی آخر، که همون استعاره‌ی معروف برای دو خونه‌ست بنابراین، هر کسی که این حرف‌های من رو می‌شنوه و بهشون عمل می‌کنه... باشه، نکته همینه، درسته؟ نمی‌تونی فقط بشنوی. باید انجامش بدی.

هر که این سخنان مرا بشنود و به آنها عمل کند، مانند مرد دانایی است که خانه خود را بر سنگ بنا کرد. باران بارید، نهرها جاری شد و بادها وزید و به آن خانه کوبید، اما فرو نریخت زیرا پایه آن بر سنگ بود. چنین کسی سخنان موعظه را می‌شنود و با عمل به آنها، اراده خدا را انجام می‌دهد.

اما هر که این سخنان مرا بشنود و به آنها عمل نکند، مانند یک احمق است... آیا آن را ۲۷ است؟ اوه، این مورای است. او از آن کلمه سوم، مورای، استفاده می‌کند. او مانند مرد احمقی است که خانه‌اش را روی شن ساخته است.

باران بارید، جویبارها جاری شدند، و بادها وزیدند و به آن خانه کوبیدند و با صدای مهیبی فرو ریخت. در واقع این را نمی‌گویند، اما من چند سال پیش موعظه‌ای از یک واعظ در این مورد شنیدم، و این کمی داستان را شاخ و برگ می‌دهد، اما منظور او این بود که هر دو خانه شبیه هم هستند. این را نمی‌گویند، اما بیابید و انمود کنیم.

این دو خانه شبیه هم هستند، نه؟ شما نمی‌توانید پی را ببینید. این بخشی است که نمی‌توانید ببینید. آنها این دو خانه را دارند.

به نظر می‌رسد که آنها یکسان بودند، اما تا زمانی که چالش‌های زندگی از راه نرسند، متوجه نمی‌شوید که بر چه اساسی بنا شده است. چه پایه و اساس آن شنیدن و انجام دادن کلام خدا باشد و چه فقط گوش دادن و انجام ندادن، همه چیز به پایه و اساس بستگی دارد.

و این کسی است که در برابر طوفان‌های زندگی مقاومت خواهد کرد. یک چیز خیلی خیلی قدرتمند وجود دارد... کاش می‌دانستم کجاست. فکر کنم یک یوتیوب است.

این داستانی است که جان پایپر تعریف می‌کند. در واقع مصاحبه‌ای است با مردی که دخترش توسط راننده‌ای در یک تقاطع کشته شد. داستان متوقف نشد.

وقتی دختر کشته شد، پدر به سمت او دوید و با کلمات ایوب فریاد زد: «خداوند می‌دهد، خداوند می‌گیرد. نام خداوند متبارک باد».

و نکته‌ای که جان در یوتیوب مطرح می‌کند این است که شما نمی‌توانید یک شبه این را فریاد بزنید. این چیزی است که باید برایش آماده شوید. باید یاد بگیرید

تو باید به خونه بسازی، درسته؟ تو باید به حرف‌های خدا گوش بدی. تو باید بهشون عمل کنی. تا وقتی طوفان‌های زندگی از راه می‌رسن، برای اونا آماده باشی.

شنیدن داستان پدر واقعاً تأثیرگذار است. اما تنها راه برای گفتن آن داستان، آماده شدن است. بنابراین، ما خانه‌هایمان را می‌سازیم؛ در مسیر خود قدم می‌گذاریم، همسایگانمان را مانند خودمان دوست داریم، با دیگران همانطور که می‌خواهیم با ما رفتار شود رفتار می‌کنیم و به سمت وفاداری کامل به خدا پیش می‌رویم.

در تمام آموزه‌های موعظه، ما سخنان او را می‌گیریم و آنها را به کار می‌بندیم تا وقتی طوفان‌های زندگی از راه می‌رسند، خانه پابرجا بماند. اگر از قبل کار سخت را انجام ندهیم، خانه پابرجا نخواهد ماند. خانه پابرجا نخواهد ماند.

آنها خواهند آمد، و ما باید این مسیر را طی کنیم. این مسیر شادی است، اما مسیری دشوار است. و این مسیری است که ما را برای طوفان‌ها آماده می‌کند.

این یعنی شنیدن کلام خدا و عمل به آن. بنابراین، وقتی طوفان‌ها از راه می‌رسند، ما ایمان خود را از دست نمی‌دهیم و می‌توانیم دیگران را نیز تشویق کنیم. زلزله در هائیتی، خانه‌ها کنار هم، برخی پابرجا ماندند، برخی فرو ریختند.

همه چیز به پایه و اساس بستگی دارد. احتمالاً می‌توانیم برای تأکید بر این موضوع، کلی تشبیه و تمثیل بیاوریم، اما مشکل کلیسای ما فقط رستگاری را موعظه می‌کنند همین است. آنها هرگز کسی را از دروازه عبور نمی‌دهند.

طوفان‌های زندگی در راهند. به گفته بارنا، دلیلی وجود دارد که ۹۳٪ از افرادی که تجربه تغییر مذهب به ۹۳٪ کلیسا را دارند، از ایمان خود دست می‌کشند.

و این مربوط به ده سال پیش است. وقتی کشیش بودم، در بارنا زندگی می‌کردم. عاشق اعداد بودم.

این کمک کرد... وای، واقعاً؟ ۹۳٪. ۹۳٪ از افرادی که تجربه تغییر دین را دارند، نمی‌گویند که واقعاً مسیحی بوده‌اند یا نبودند، اما این تجربه را پشت سر گذاشته‌اند، از ایمانشان فاصله گرفته‌اند، از کلیسا فاصله گرفته‌اند. چون برای طوفان‌ها آماده نیستند.

آنها برای طوفان‌ها آماده نیستند. فقط می‌توانید یوحنا ۱۶: ۳ را بارها و بارها موعظه کنید. کسی باید به مردم ما گوشت بدهد.

اون تو هستی. آیه ۲۸، من... من در حال تغییر نظرم در مورد عیسی واقعی در این مورد هستم. معمولاً مردم اشاره می‌کنند، خب، کاتبان و فریسیان، آنها فقط از یکدیگر نقل قول می‌کردند، و خب، می‌دانید، ربی فلاینی این را گفته، و ربی فلاینی آن را گفته، و عیسی با وضوح صحبت کرده است.

و، می‌دانید، به سبکی بسیار نسبتاً ساده، سراسر است، به جز آن تمثیل‌ها. اما من فکر می‌کنم تفاوت اصلی بین عیسی و کاتبان این است که عیسی با اقتدار خدا صحبت می‌کرد. و اینکه او به سادگی گفت، اینگونه است که هست.

او دستانش را تکان نداد، صدایش را به یک واعظ تغییر نداد، از تصاویر قدرتمند استفاده نکرد، یا داستان‌هایش را با جوک شروع نکرد. می‌توانید بفهمید که من در مورد سبک‌های موعظه چه فکر می‌کنم. همه چیز در مورد اوست.

استات می‌گوید، اغراق در مورد خودمحوریِ سرسام‌آور ادعاهای عیسی دشوار است. درست است؟ فقط خودمحوریِ سرسام‌آور. و من فکر می‌کنم چیزی که مردم فهمیدند این بود که این مسئله به سبک مربوط نمی‌شود.

اینکه این مسئله مربوط به صحبت عیسی با اقتدار است، و او می‌گوید، شما باید من را بپذیرید. اینکه من اقتدار خودم را دارم. هیچ چیز دیگری به من اقتدار نمی‌دهد.

من مرجع خودم هستم. شما شنیده‌اید که می‌گویند، اما من به شما می‌گویم. عیسی ادعای حق دارد که برکت خدا را در یک مراسم خوشامدگویی اعلام کند.

حق محکوم کردن رهبران مذهبی. حق تفسیر مجدد یا تفسیر صحیح عهد عتیق. این همان اختیاری است که عیسی داشت.

و مردم دیدند که تفاوتی وجود دارد. چون در او تفاوتی وجود داشت. پس بگذارید با این حرف بحث را تمام کنم.

چالش من برای همه شما این است که چه نوع کشیشی خواهید بود؟ و می‌خواهید کلیسای شما چه نوع کلیسایی باشد؟ اگر قرار است یک کلیسای سعادت‌مند باشید، احتمالاً کلیسای کوچکتری خواهید بود. این یک کلیسای چالش برانگیز خواهد بود. شما به وضوح بیشتری درک خواهید کرد که در حال جنگ هستید.

شما باید رویکردی با ذهنیت زمان جنگ نسبت به مسائل داشته باشید. این یک راه دشوار است. وگرنه نمی‌توانید کلیسایی از نوع موعظه بر فراز کوه باشید.

تو نمی‌توانی فردی از نوع سعادت‌مند باشی. و نمی‌توانی با شیطان در جنگ باشی. و با شر اطرافت در جنگ نباشی.

شما حتی می‌توانید یک کلیسای دوستانه باشید و فقط مردم را دعوت کنید. و مردم را به خودپسندی و جهنم فرو ببرید.

فکر می‌کنم کتاب مقدس این را نمی‌گوید، اما فکر می‌کنم هر واعظی باید در جایگاه قضاوت بایستد همانطور که خدا هر فرد در کلیسای شما را قضاوت می‌کند. چون نمی‌توانم چیزی بدتر از این تصور کنم.

که یکی از اعضای کلیسای شما به تخت سلطنت می‌رسد و عیسی می‌گوید: «از من دور شو، ای گناهکار. من هرگز تو را نشناختم».

و همانطور که آن شخص به جهنم برده می‌شود، از او بخواهید برگردد و به شما نگاه کند و بگوید، اما من هر کاری را که به من گفتم انجام دادم، انجام دادم. فکر می‌کنم این یک تصویر انگیزشی است که باید به شما شور و اشتیاق بدهد تا حقیقت را موعظه کنید، کل انجیل را موعظه کنید، و تسلیم هوس‌های این همه آشغال که اطراف ما هستند نشوید. شما را بر روی یک پایه قرار خواهند داد تا بتوانند بهتر شما را هدف قرار دهند.

این یک تجربه آسان، دلپذیر و در یک سطح کلیسایی نخواهد بود. اما اگر فقط بتوانیم به ذهنمان خطور کنیم که سرنوشت ابدی ارواح در پیش روی ماست، به ما قدرت می‌دهد تا انجیل کامل را موعظه کنیم. بنابراین، من واقعاً شما را تشویق می‌کنم که تصمیم بگیرید چه نوع کلیسایی می‌خواهید. چه نوع واعظی می‌خواهید باشید؟ آیا شما از آن دسته واعظانی هستید که می‌توانند موعظه کنند، به شما بگویند، اگر به برادرتان بگویند «راکا»، مستوجب عذاب جهنم هستید و هفته بعد او برگردد و بگوید، من تو را بخشیدم چون ایمانم را زیر سوال بردم.

خب، باشه. زیاد به برادرت روکا میگی؟ منظورم اینه که، فکر می‌کنم اینا چالش‌هایی هستن که همه ما باید باهاشون روبرو بشیم. من تک تک شما رو تشویق می‌کنم که یه کشیش از نوع موعظه روی کوه باشید و جامعه‌ای رو پرورش بدید که توش واقعاً همدیگه رو دوست داشته باشیم و همونطور که بهمون گفته شده. از هم مراقبت کنیم.

خیلی خب. ممنون. ممنونم.

این دکتر بیل مونس در حال تدریس در مورد موعظه بالای کوه است. این جلسه ۱۵، متی ۷:۷ و بعد از آن. پشتکار در دعا و مجموعه دوتایی است.